

چپ، خوانش و بازخوانی واقعیت* رویکرد به جهان در دو نگاه

(شهود حسی/ شهود مقوله ای)

کیومرث عزتی

بیست پنجم تیر هشتاد و هفت

پیش آمد

بیش از یک سده است که جنبش روشنفکری چپ برای دخالت گری فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در ایران سامان یافته است. اما قیام بهمن ماه پنجاه و هفت - مواجهه ی انقلاب با شکست - لرزه ای به جان بنیاد کلیشه ها و همانگوئی های ساده انگارانه انداخت و رویکرد دیگری را به جنبش روشنفکری تحمیل نمود و برخی را به خوانش و بازخوانی تاریخی خویشتن خویش و جهان پیرامون واداشت. بازخوانش واقعیت های تاریخی خود و جهان، شاید مهمترین دستاورد همه ی انقلاب ها در گستره ی جهانی باشد. شکست انقلاب بهمن آینه ی مقعری بود که لک و پیس های جریانات لائیک را به آشکار کرد و همسوئی تاریخی با ایده های متافیزیکی حاکم بر ساختار فکری جامعه را برملا ساخت. چنین همسوئی، همگرایی، بنیادی نگاه تاریخی ما به جهان، با جریانات سیاسی اسلامی و عارفانه را بنمایش گذاشت. بنیاد این همسوئی از مشروطه تا کنون بر پاشنه ی نگاهی می چرخد که موضوع اش نه درگیری با جهان و موقعیت های تاریخی مشخص بل کلنجار رفتن با جهان ایده هاست که در بهترین حالت ترجیح نوعی از ایده بر سایر ایده ها را نشانه می رود. در حقیقت درگیر شدن با جهان مادی و عینی، ادراک واقعیت های عینی مشخص و اندیشیدن به آن تا بازسازی مفهومی، توانمندی خاصی می طلبد در حالیکه ایده های مختلف را قیاس کردن و یا کنار هم چیدن شان اینگونه نیست. از این رو نگاه حاکم بر مدعیان ماتریالیسم، کماکان تحت سلطه ایده آلیسم فلسفی سیر و سیاحت می کند. اما برای اینکه دروازه ای به شهود مقوله ای بگشائیم لازم است ابتدا سخنی در باره ی زبان و پراتیک داشته باشیم. در ادامه طی سلسله مقالاتی به رویکرد مقوله ای جنبش سوسیالیستی بصورت کنکرت خواهیم پرداخت.

انسان/ زبان / پراتیک

برای تبیین تلقی خود از "شهود حسی" و "شهود مقوله ای" لازم است اشارتی به زبان داشته باشیم. انسان خارج از زبان قادر به سامان بخشیدن به زندگی فردی و اجتماعی اش نمی باشد. انسان با زبان زندگی می کند و در زبان جاری است، زبان رودخانه ی هستی انسان است. ما در سیالیت هستی دگرگون می شویم و دگرگونی ما در زبان مان آشکار می گردد و این دگرگشت ها زمینه ی فراگشت زندگی اجتماعی مان را مهیا می سازد. زیرا هر گونه طرح اندازی برای دگرگونی زندگی را با زبان تبیین می کنیم. دریافت من از اینکه ما با زبان زندگی می کنیم درست بهمانگونه است که ماهی با آب و در آب زیست می کند. انسان بدون زبان همانقدر غیرقابل تصور است که زبان بدون انسان. زبان محصول هستیدن انسان با جهان است، انسان با جهان می هستند و بی جهان سخنی از انسان در میان نخواهد بود.

هر واژه، مفهوم و مقوله ای در زبان بر بنیاد هستیدن انسان با جهان حیات یافته است و محصول با هم بودگی انسان - جهان است. واژه گان، مفاهیم و مقولات هم بعنوان مواد بنیادی زبان محصول هستیدن انسان با جهان و برتابنده ی تاریخ هستیدن انسان با جهان اند. هستیدن انسان با جهان موضوعی در حیطه ی ذهن نیست بل از همان ابتدا بر بنیاد پراتیک سامان یافته است و دگرگونی در هستیدن شرایط ذهنی، خود بر بنیاد واکنش رفتار و کنش رفتارهای انسان با جهان رخ نموده و اتفاق خواهد افتاد.

شناخت انسان از جهان مادی در زبان متجلی و جاری می شود و این امر در جملاتی که ترکیبی از واژه ها، مفاهیم و مقولات هستند میسر می گردد، اما جهان نه مفهوم است و نه مقوله. ولی تا زمانیکه انسان با جهان است، دیدگاه اش از جهان را در کلمات، واژه گان، مفاهیم و مقولات به بیان در می آورد. با این حال واقعیت های زندگی پیرامونی، ما را با دوگونه جهان رویارو می سازد، از سوئی با جهان مادی و عینی، و از طرف دیگر با جهانی از مفاهیم و مقولات. این جهان مفهومی و مقوله ای یا دست ساخته های بشریت هستند (مثل خدا، ایده مطلق، اخلاقیات و خرافاتی از این قبیل) یا بیانگر درگیری های انسان با جهان مادی اند که به اندیشه درآمده است.

حال سؤال این است که جنبش چپ و سوسیالیستی ایران بعنوان مادیت اجتماعی - تاریخی تجلی درگیری با کدام جهان است؟ آیا حاصل درگیری با جهانی است با آن زندگی می کند و در آن بسر می برد (ارجاع به واقعیت مادی در جهان" شهود حسی - پراتیکی") یا محصول کلنجار رفتن با جهان ایده ها و مقولات (شهود مقوله ای) است؟ آیا زمانیکه جنبش چپ از آزادی سخن می گوید مفهوم آزادی را مد نظر دارد یا اینکه آزادی را بعنوان یک رابطه ی اجتماعی انسان با انسان در نظر دارد؟ و آیا زمانیکه از سوسیالیسم حرف می زند چگونه؟ سوسیالیسم برایش بعنوان یک رابطه و مناسباتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بینا انسانی مطرح است یا مجموعه ای از مقولات و مفاهیم که سازنده ی یک آرمان هستند؟

برای درک همه جانبه موضوع لازم است بدانیم که این امر در محدوده ی تئوری نمی گنجد بل بنیادین به پراتیک اجتماعی این جنبش مربوط می گردد. چرا که درگیر شدن با جهان بر بنیاد زندگی واقعی انسان با جهان، خود را به آشکارگی می رساند، بهمین جهت سرشار از تعینات و مؤلفه های ملموس و محسوس است. اینگونه شناخت از آنجائی که پیوستار رابطه عملی و حسی انسان با جهان می باشد که به اندیشه درآمده است به سادگی هم به عمل مستقیم گذار خواهد کرد. **شناخت** واقعیت مادی جهان پیوستاری از زندگی اجتماعی انسان است از پراتیک بر می خیزد، بنابراین نمی توان بعنوان **اندیشمندی ماتریالیست** با جهان زندگی کرد و از آن شناختی ملموس و محسوس پیدا نکرد. اما درگیری با جهان مقولات و ایده ها از آنجائیکه محصول رابطه ی عملی و حسی با جهان مادی نیست در انتزاعات سیر و سیاحت می نماید و مترتب آن از جریان عمل هم فاصله دارد. فاصله افتادن بین تئوری و عمل برای این جریان نتیجه چنین نگاهی است. عمل را به مرحله ی دیگر سوق دادن و موکول کردن از جانب این دیدگاه را باید نتیجه درگیر شدن با جهان مقولات و مفاهیم دانست که جایگزین مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی که بطور تاریخی وجود دارد؛ شده است. ** البته لازم به ذکر است که حتا اگر مقولاتی که سخن از آنها می رود برگرفته از جهان مادی هم باشند باز این اتفاق خواهد افتاد کما اینکه هگل با این که ایده آلیست بود در بسیاری موارد تفسیری رئالیستی از جهان ارائه می داد ولی رئالیسم وی ربط چندانی به پیوستار جهان مادی نداشت. بنا به تفاوت رئالیسم و ماتریالیسم فلسفی شایان ذکر است که

هر رئالیستی ماتریالیست نیست.

آنچه بطور بنیادی باید به آن توجه داشته باشیم آغازگاه نگاه هر جریانی به جهان است، اینکه آیا نقطه‌ی شروع اش خود جهان می باشد یا اینکه مقولاتی از جهان؟ می توان از جامعه، مناسبات تولیدی، طبقه‌ی کارگر، نیروی کار، آزادی و... سخن گفت بدون اینکه هیچیک را بطور زنده و کنکرت تأویل کرد. **مفهوم نیروی کار یا نیروی کار زنده ای** که در جامعه‌ی ایران خرید و فروش می شود، نیروی کار انتزاعی و عام نیست که خارج از مناسبات کالائی جامعه‌ی ایران قابل دسترسی باشد بل نیروی کار زنده و مشخصی است که در جامعه‌ی ایران خرید و فروش می شود، یعنی همان نیروی کاری نیست که در جامعه‌ی کره جنوبی و فرانسه خرید و فروش می گردد، اگر چه با آن ارتباط دارد. زیرا خرید و فروش نیروی کار در هر جامعه‌ی معینی، پیوستاری از بسیاری تعینات کاملن ویژه تاریخی، اجتماعی، سیاسی و حتا اقتصادی مشخص است که با فونکسیون های خود ویژه اش در مناسبات اجتماعی - اقتصادی به گردش خواهد افتاد. به رغم اینکه در گستره‌ی جهانی استمرار رابطه کار و سرمایه برخاسته از خرید و فروش نیروی کار و تولید و بازتولید اضافه ارزش است. بصورت کنکرت چنین تفاوت هائی بدون شک در چگونگی بسترسازی برای ایجاد تشکل های اجتماعی - طبقاتی کارگران نقش بسزائی دارد و از جهت معینی، در طرح اندازی ما نیز در مبارزات جاری کارگران برای رسیدن به خواست ها و درخواست های مشخص شان نقش تعیین کننده دارد. دگرگشت مبارزات کارگری و فراگشت این مبارزه به مبارزه ای طبقاتی علیه نظام سرمایه داری نیز بمثابة پیوستاری از همین درگیری های واقعی فروشندگان نیروی کار با خریداران نیروی کار مادیت خواهد یافت نه از مقوله‌ی تشکیلات و تئوری های تشکل یابی به عاریت گرفته از این و آن ! اینکه کارگران ایران برای رسیدن به خواست ها و درخواست هایشان امروز چگونه باید حرکت کنند از دل مقولات انتزاعی در باره‌ی تشکیلات بیرون خواهد آمد.

توضیح و تدقیق این مباحث را به سلسله مقالاتی که به نقد کنکرت جریانات فکری مختلف داخل ایران می پردازیم، وامی گذاریم. اینجا مبتنی به همین مختصر لازم است اشاره کنیم که بزعم ما جنبش چپ و سوسیالیستی ایران بر بنیاد نگاهی مقوله ای حیات یافته است و جریان دارد. روشنفکران این جنبش با جهان مادی و عینی درگیر نشده اند بلکه با جهانی از ایده ها و مقولات خود را مشغول می دارند. این جنبش از آنجا که از توانمندی لازم برای درگیری با جهان مادی و عینی برخوردار نیست به جهان مقوله ای پناه می برد. این جنبش بجای اینکه ساختار اقتصادی - اجتماعی و سیاسی بورژوازی، سوسیالیزم، طبقه‌ی کارگر و معضلات اش، انقلاب اجتماعی، طبقات اجتماعی، تشکیلات، سندیکا، شورا، حزب، آزادی، مسئله‌ی ملی، موضوع زنان، آزادی بیان و... را بعنوان پدیده های مادی و عینی تأویل و بررسی و نقد کند همگی را بصورت کتابی و مقوله ای مورد بحث قرار می دهد و به تفسیرشان می پردازد. یعنی به هیچیک از اینها بعنوان ماده زنده اجتماعی نگاه نمی شود، بنابراین بجای اینکه در صدد برآییم که همه‌ی این ها را بطور مشخص و کنکرت بشناسیم و مبتنی بر چنین شناختی خود را سامان بخشیم راجع به جملگی این ها به کلی ترین صورت ممکن **حکم** صادر می کنیم. بخش مهمی از این احکام را از لابلای کتاب ها استخراج کرده ایم (یعنی مبتنی بر شهود مقوله ای) و در بهترین حالت از پاری نموده‌های عینی بعنوان چاشنی بحث استفاده کرده ایم. از این زاویه برای ادامه بحث و درک همه جانبه‌ی مطلب به ماتریالیسم فلسفی می پردازیم.

جنبش سوسیالیستی و ماتریالیسم فلسفی

سطور فوق بنیان نگاه جنبش چپ و سوسیالیستی به جهان را آشکار می کند و حال موضوع این است که این جنبش مبتنی بر کدام فلسفه خود را سامان می بخشد. آیا نگاه اش به جهان بر بنیاد ماتریالیسم فلسفی استوار است یا بن مایه نگاه اش به جهان را ایده آلیسم فلسفی می سازد؟ برای ماتریالیست بودن کافی نیست که در گوشه ای از نوشته هایمان تقدم ماده بر ایده را صحه گذاشته باشیم که این تقدم در هر گونه تأول و تحلیلی از واقعیت های مادی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باید خود را به نمایش بگذارد.

تلقی ما این است که جهانید ماتریالیستی بطوربنیادی خودش را درنگاه انسان به پدیده ها به آشکارگی می رساند. ردپای چنین بروزی، در شناختی که ما از جهان بدست می دهیم قابل مشاهده و درک خواهد بود. یعنی برای فهم جهانیابی هر جریان اجتماعی باید به درگیری اش با جهان نگاه کنیم، ببینیم با کدام جهان درگیر است با جهان ایده ها یا جهان مادی؟ پاشنه ی دروازه ی شناخت جهان مادی بر بنیاد رفتاری که انسان با پدیدارهای عینی دارد می چرخد. همه ی انسان ها در زندگی روزمره عملن بطور ساده ای بر این بنیاد خود را سامان می دهند اما در فراروی از روزمرگی است که امکان فاصله گرفتن از چنین نگاهی بوجود خواهد آمد.

نگاه انسان در زندگی روزمره بر اموری می گردد که نقش تعیین کننده در تأمین معیشت و موقعیت اجتماعی وی دارند و بر بنیاد این نگاه انسان ها تلاش می کنند تا در حد توانمندی شان - که تا حدودی بستگی به موقعیت های اجتماعی طبقاتی شان از پیش تعیین شده است - زندگی خویش را به گونه ای مناسب تر سامان بخشند. بر بنیاد چنین رفتارهایی، برخی افراد درمی یابند که برای سامان بخشی به زندگی شان از آزادی لازم برخوردار نیستند بنابراین به اشکال مختلف در مقابله با موانع موجود، واکنش نشان می دهند. در موارد متعددی وقتی از این واکنش رفتارها نتایج مطلوب حاصل نمی گردد، رفته رفته این انسان ها به کنش رفتارهای ویژه ای دست می یازند و بر این بنیاد، کنش رفتارهای تازه تری شکل می گیرند. تبارز چنین کنش رفتارهایی درون جنبش کارگری، بازیافت خود سازمانگری سوسیالیستی در کارگران است. اما دگرگونی فردی برخی کارگران نشانگر تحول طبقه کارگر نیست زیرا واکنش رفتار و کنش رفتارهای محدودی از کارگران، به صف بندی تاریخی طبقاتی منجر نمی گردد. اما موضوع این است که اینگونه افراد بر بستر کدام المنت ها برای فعالیت بخشیدن به صف بندی بلقوه موجود اقتصادی - اجتماعی باید فعالیت طبقاتی خود را سازمان دهند؟ از این زاویه چالشگری انسان با جهان امری مربوط به ایده ها نیست بلکه ایده ها تا جائیکه محصول و پی آمد درگیر شدن با جهان هستند اعتبار تاریخی - عملی دارند.

با این حال اگر به پرسش گری انسان در ارتباط با جهان؛ جهانی که انسان با آن زندگی می کند و در آن جاری است نگاه کنیم خود را با دو گونه رویکرد به جهان (جهانید) رویارو می بینیم.

فعالیت اندیشه و رزانه در سراسر تاریخ، جهانی از ایده ها را پدید آورده است. رویکردی از اندیشه و رزی خود را با این پیشگزارده های دیگران درگیر می کند و رویکرد اندیشه و رزانه ی دیگری بنیاد درگیری اش، ایده ها نیستند بلکه با جهان مادی به چالش برمی خیزد. اما مبتنی بر ضرورت های اندیشه و رزانه بخشی از چالش گری چنین نگاهی نیز اجبارن به رابطه ایده و ماده اختصاص خواهد یافت. ولی هیچیک از این رویکردها امری انتخابی نیستند بلکه جملگی بیوستاری از درهم تنیدگی بسیاری تصادفات و ضرورت ها در هر دوره ی تاریخی می باشند که اندیشه و رزان را به

مادیت تاریخی معینی رسانده اند. هر یک از این رویکردها جهان‌بینی را به آشکارگی می‌رسانند که بر بنیاد نگاه خاصی به جهان سامان یافته‌اند. زیرا جهان بینی ای که بنیاد بر متنی از درگیری انسان با جهان سامان می‌یابد موضوع شناخت اش خود جهان است. بر این مبنا به رهیافت‌هایی جهت پراتیک اجتماعی هم دست خواهد یافت. اگر جنبش سوسیالیستی با جهان مادی درگیر است به چه علت به فراگشتی در زندگی اجتماعی گذار نمی‌کند؟ چرا هنوز به همان‌گونه در ارتباط با ضرورت ایجاد تشکل اکتفا می‌کند؟ جنبش چپ و سوسیالیستی اگر واقعاً با جهان مادی درگیر می‌بود، از آنجا که موضوع شناخت اش بلاواسطه جهانی می‌شد که طبقه‌ی کارگر با آن و در آن زندگی می‌کند، یعنی لولای نگاه اش بر بنیاد «شهود حسی» به حرکت می‌افتاد و بر بنیاد چنین کنش رفتاری تحلیل‌ها و تأویل‌هایشان کلی و مجرد باقی نمی‌ماند. کلی باقی نتیجه‌ی نگاهی کلی به جهان است. لولای جهان‌بینی این جریانات بر بنیاد «شهود مقوله‌ای» به گردیدن می‌افتد و این همان تئوری‌های فلسفی است که ظاهرین مربوط به تاریخ گذشته است که توسط مارکس نقد شد. برای درک موضع‌گیری‌های مختلف نباید به سوگند یاد کردن به نام نامی مارکس و طبقه کارگر باور کرد بلکه باید تلاش کنیم تا باز یافت همه جانبه و عمیقی از نگاه‌شان به جهان و جهان‌دیدشان پیدا کنیم.

شهود بنیاد نگاهی است که ما به جهان داریم، شهود سرچشمه‌ی نگاه ما برای شناخت جهان را آشکار می‌سازد. شناخت زمانی از زولالیت لازم برخوردار خواهد بود که از این سرچشمه و بنیاد ریشه بگیرد. رویکرد به شناخت پدیده‌ها در همه‌ی زمینه‌ها از نقطه‌ی معینی آغاز می‌گردد، این نقطه، مبدأ حرکت جهت شناسایی پدیده‌ی مزبور می‌باشد. این نقطه - که خود بطور معمول یک گستره است - در عین حال همان بنیادی است که شناخت ما از پدیده را سامان می‌بخشد. از آنجا که ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، گستره هستند (پدیده‌های مرکب) بدون انتزاع و تجرید قابل شناسایی نیستند اما نیاز به تجرید نباید ما را به ورطه مفاهیم انتزاعی و مقولات بیندازد. چرا که نه تنها تجریدها از همین ساختارهای زنده صورت می‌گیرند که در هر لحظه از بازسازی مفهومی نیز نیاز خواهیم داشت که برای شناسایی تعیین‌های مجرد هم به ارتباطات زنده و مادی مراجعه کنیم تا روند اندیشه و بازسازی مفهومی را به درستی به مقصد برسانیم. یعنی شهود حسی (خود پدیده‌ی موضوع شناخت) نه تنها مبدأ حرکت در شناخت که بنیاد همه‌ی ارجاع‌های مجدد به واقعیت عینی در پروسه‌ی شناخت را نیز شامل می‌گردد. بنابراین هیچ مؤلفه و تعیینی از پدیده‌ی مشخص را بدون رجوع به واقعیت عینی نمی‌توان بازسازی مفهومی کرد. مسئله این است که؛ در بررسی و تحلیل هر پدیده‌ی مادی و عینی، به شهادت طلبیدن فاکت‌ها و ارجاع به تعیین‌هایی که آن ساختار را سازمان داده‌اند در بازسازی مفهومی نقشی حیاتی دارا هستند. چرا که در غیر این صورت ما دیگر با پدیده‌های عینی ای که محسوس و ملموس و عملی هستند سروکار نداریم. به عبارت دقیق‌تر فاکت‌ها‌ی مورد استناد در تحلیل، ارتباط لاینفک با خود ماده و با حواس ما به عنوان انسانی که با جهان زندگی می‌کنیم و با آن درگیریم دارد. پس اگر نگاه ما به جهان بر بنیاد امور مادی و عینی که محسوس و ملموس هستند استوار باشد در همه‌ی آنات پروسه‌ی بازسازی مفهومی خود واقعیت مادی حضور دارد مگر اینکه موضوع مورد شناسایی خود، پدیده‌ی مادی و متعین نباشد. حال از این منظر و با چنین نگاهی به رابطه‌ی کارگران سوسیالیست با طبقه‌ی کارگر می‌پردازیم.

کارگر سوسیالیست و طبقه کارگر

نظام سرمایه داری یک لحظه هم بدون حضور ما کارگران و فروشندگان نیروی کار نمی‌تواند به حیات سلطه‌گر و

غیر انسانی اش ادامه دهد. بنابراین ما با روتین ترین عمل روزانه ی خود، یعنی به معرض فروش گذاشتن نیروی کارمان و فروش آن، همپای بورژوازی در برپا داشتن و استمرار نظم سرمایه داری حاکم ایفای نقش می کنیم، ما نیز همسان با سرمایه با تمامی امکاناتی که برای حفظ شرایط بردگی انسان در اختیار دارد، تحکیم و تداوم این شرایط را فعلیت می بخشیم زیرا شرایط موجود بطور کامل عاملیت طبقاتی و انسانی را از ما سلب کرده است. با اینکه کارگران سوسیالیست می دانند و آگاهی دارند که سرمایه فقط و فقط از طریق خرید نیروی کار ما و پرداخت نکردن دستمزدی برابر با نیروی کاری که در پروسه ی تولید بمصرف می رسانیم قادر به تولید و بازتولید خود می باشد، اما در جریان عمل برای تولید و بازتولید خویشتن خویش مان تسلیم این بنیادی ترین خواست سرمایه ایم. با اینکه آگاه هستیم که بورژوازی چرخه ی تولید را تنها از این طریق به حرکت درمی آورد و بر این بنیاد قادر است به حیات سلطه گر خویش بر زندگی فردی و اجتماعی ما ادامه دهد، اما با فروش بی دغدغه نیروی کارمان به سرمایه داران عملن تلاش می کنیم که این نظام با تمام قدرت به سلطه اش بر زندگی مادی و روح و روان مان ادامه دهد. این همه ی مطلب نیست زیرا ما همراه با هم طبقه ای هایمان با این عمل روتین نه تنها به چنین شرایطی گردن می نهیم بلکه افزون بر آن طی چنین شوندی حتما برای کسب موقعیت های بهتر و بالاتر علیه هم طبقه ای های خود تلاشی همه جانبه را سامان می بخشیم. چنانکه حتما اگر خودمان نمی توانیم به موقعیت های بالاتری دست بیازیم به هزار و یک شکل تلاش می کنیم که برای فرزندان مان جاده ی "سعادت!؟" را هموار سازیم. البته این شیوه ی زندگیدن تنها مربوط به حیات امروزی ما نیست بلکه قرن هاست ما بدینگونه خفت و خواری تن سپرده ایم و الزامات استمرار حیات نظم غیر انسانی را تأمین و تنظیم کرده ایم. شما نگاه کنید به تاریخ خفت باری که بر ما گذشته است، در نظام های سلطه انسان بر انسان و استثماری همیشه نیروهای سرکوب از میان ما انتخاب و انتصاب شده اند؛ همه ی فراش ها، پادوها و گماشتگان نظم موجود از درون هم طبقه ای های ما تأمین شده اند و این خود آیا پیوستاری از همین تلاش برای دست یابی به موقعیت های بالاتر و برتر نیست؟

بنابراین بعنوان کارگر کمونیست کافی نیست که فقط این ها را بدانیم، که هر لحظه باید در صدد چاره جوئی های تازه ای در این ارتباط ها باشیم، طرح اندازی کنیم تا در این دنیای وحشی لافل بخشی از زندگی را به حریم شخصی خویش مبدل سازیم. منظور از تبدیل کردن بخشی از زندگی به حریم شخصی، یافتن راهکارهایی برای دست یازیدن به عاملیت و فاعلیت اجتماعی است و الا همچنانکه اشاره کردیم تاریخ ما با زیاده خواهی مصرفی خود را وقف حفظ نظم موجود ساخته ایم. باید ببینیم که چگونه و کجا و چطور می توانیم از طریق عملکردهای معینی بخشی از کنش رفتارهای فردی مان را اجتماعی کنیم، ضرورت دارد که راهکارهایی بیابیم که در بخش های خاصی از زندگی عاملیت مان علیه وضعیتی که سرمایه بما تحمیل می کند را عینیت بخشیم؟ لازم است مبارزه ای همه جانبه را در این جهت سامان داده و سازمان یافته پیش ببریم. یک وجه مهم رویکرد مبارزه با نظم سرمایه داری، دستیابی به راهبردهائی در این زمینه از فعالیت های اجتماعی است. مشکل از اینجا شروع می شود که فکر کنیم اینها اموری بدیهی هستند در حالیکه چنین نیست، اگر چنین می بود تا کنون طبقه ی کارگر هزاران بار به حیات غیر انسانی ای که نظم موجود به بشریت تحمیل کرده است پایان داده بود. خیزش طبقاتی ارتباط لاینفک با فرافکنی از این گونه ساده انگاری ها و بدیهی انگاشتن ها دارد. نظام سرمایه داری حاکم بر جامعه، صف بندی طبقاتی خاص خود را به انسان های کره ی زمین تحمیل کرده

است. لذا موضوع این است که طبقه کارگر چگونه به این نتیجه خواهد رسید که برای دستیابی به یک زندگی انسانی باید از سلب مالکیت کنندگان سلب مالکیت کند و کار مزدی را برای همیشه ملغا سازد؟ راهکارهای عملی ای که طبقه کارگر را بعنوان یک طبقه، علیه سرمایه داری برمی انگیزاند کدام اند؟

صفبندی طبقاتی بصورت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و حتا فرهنگی بصورت مادی و عینی وجود دارد. بورژوازی بمثابه یک طبقه، با شناخت دقیق منافع اش بگونه ای اجتماعی عمل می کند و شبانه روز برای حفظ اوضاع و احوال موجود فعالیت همه جانبه و گسترده ای را سامان می بخشد و علیه طبقه کارگر و سایر فروشندگان نیروی کار برنامه ریزی خاص خود را دارد و نقشه مند حرکت می کند. ولی کارگران علیرغم اینکه به لحاظ عینی حضور قدرتمندی در این صفبندی اقتصادی - اجتماعی دارا هستند به لحاظ سیاسی و اجتماعی بخاطر آنکه به ضرورت ایجاد صفبندی خاص خود نرسیده و چنین نیازی را نمی شناسند و همرنگ نظم موجود به زندگی شان می پردازند حضورشان بسیار نحیف است لذا بعنوان یک طبقه هنوز نتوانسته است علیه نظام سرمایه داری قد علم کند. و تا زمانی که کارگران از چنین مادیت تاریخی اجتماعی ای برخوردار نشوند که علیه بورژوازی برنامه ریزی های دقیق و همه جانبه ای را سامان بخشند امید به فراگشت اوضاع و احوال حاکم خیال پردازی است. اما دگرگونی طبقه کارگر برای چنین صفبندی ای بنیادین موضوعی ذهنی نیست که بتوان آنرا از کانال کلاس های آموزشی و فعالیت های این چنینی سمت و سو بخشید بلکه تغییراتی در کارگران ضروری می نماید که منجر به هویت یابی اجتماعی این طبقه گردد. و از آنجا که هویت انسان ربطی به ذهنیت ندارد که شوندی عملی در زندگیدن اجتماعی است لذا دگرگونی طبقه ی کارگر نیز مشروط به فراگشت واکنش رفتارهای امروزین اش به کنش رفتارهای طبقاتی است. اما از آنجا که نه این جهان ثابت است و نه همه ی کارگران از توانمندی همسانی برای درک چنین وضعیتی برخوردارند دست یافتن به راهکارهای عملی لاتغییر و ثابت نخواهد ماند. همچنانکه گفتیم درک صفبندی طبقاتی از جانب کارگران کسب اطلاعات و بالا رفتن معلومات آنان نیست، زیرا اطلاعات انسان ها را به حرکت در نمی آورد، کارگران مبتنی بر شناخت همه جانبه ی موقعیت فرودست و غیرانسانی ای که در آن بسر می برند باید به چنان تغییری دچار آیند که لحظه به لحظه واکنش رفتارهایشان به کنش رفتارهای اجتماعی ای گذار کند که نه تنها علیه سلطه ی سرمایه مبارزه کنند بلکه برای برقراری نظمی نوین فعالیت شان را سامان بخشند. هم رزمان عزیز با شعار دادن علیه نظم موجود کاری از پیش نخواهیم برد باید رویکرد به خرد جمعی را به هر شکل ممکن دامن بزنیم تا شرایط با هم شدن تاریخساز را سامان بخشیم.

من در مقالات بعدی به متونی از "کمیتة ی انقلابی کارگران" و "نشریه بدر" از جنبش دانشجویی در ارتباط با موضوع مورد بحث، یعنی جایگزین شدن "شهود مقوله ای" بجای "شهود حسی" و سلطه ی ایده آلیسم فلسفی بجای ماتریالیسم فلسفی خواهم پرداخت. ادامه دارد

کیومرث عزت

۰۸-۰۷-۱۲

* متن حاضر به نوعی ادامه ی مطلبی است که تحت عنوان "سرگشتگی نقد در جنبش سوسیالیستی" در سایت های مختلف درج گردیده است.
** تئوری مراحل در انقلاب و نیز آرمانگرایی روشنفکران بازتابی از همین فاصله گذاری ها است.